



Re-examining the Semantics of “Property” from the Viewpoint of *Shr’a* Jurisprudence

Dr. javad soltani fard (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Humanities, Shahid Motahari University, Tehran, Iran

Email: j.soltanifard@motahari.ac.ir

Dr. Ahmad Ali Yousefi

Professor, Department of Islamic Economics, Islamic Systems Research Institute, Islamic Culture and Thought Research Institute, Qom, Iran

Dr. Ahmad Mohammadi

PhD Graduate, Department of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute, Tehran, Iran

Abstract

The application of jurisprudential rulings on objects requires that an object be classified as “property”. Verifying the “proprietary status” of objects has become necessary in today’s society, because people encounter cases in financial and economic relationships where establishing the title of “property” is not as easy as it used to be in the past. These include cases such as “copyright”, and “commercial leasehold rights” (*haqq-i sar qullfi*), as well as more recent phenomena such as “the rights (privileges) of various kinds of video games”, “high-follower social media accounts”, and “cryptocurrencies”. Therefore, defining the criteria for what qualifies as “property” has become necessary. The present study not only classifies and critiques several existing jurisprudential views, but also offers an alternative definition of property. The study employs an analytical approach and concludes through this method that property is an abstract-customary title; therefore, the only reliable method for verifying the proprietary of an object is by referring to customary exchanges and analyzing the practices of rational individuals regarding the object. Accordingly, it is impossible for the legislator (*Shāri*) to revoke the proprietary of an object. At most, the legislator may prohibit some or all of the legal effects associated with it, for instance in the banning of wine transactions. Therefore, it may be said that many of the characteristics mentioned in jurisprudential sources defining “property” are in fact unnecessary elaborations in need of reconsideration. In addition, using the expression “legally recognized property” (*māl-i shar’i*) is incorrect and considering “proprietary” as a condition for both parties in a transaction is pointless.

Keywords: property, proprietary status, custom, exchange value, economic exchange





انفجور

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

سال ۵۷ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۴۱ - تابستان ۱۴۰۴، ص ۲۰۰ - ۱۷۱

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲



شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۱

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfiqh.2024.81361.1550>

نوع مقاله: پژوهشی

بازپژوهی معناشناختی «مال» از منظر فقه امامیه

دکتر جواد سلطانی فرد (نویسنده مسئول)

استادیار گروه فقه و حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شهید مطهری (ره)، تهران، ایران

Email: j.soltanifard@motahari.ac.ir

دکتر احمدعلی یوسفی

استاد گروه اقتصاد اسلامی، پژوهشکده نظام‌های اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران

دکتر احمد محمدی

دانش‌آموخته دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

چکیده

جاری شدن احکام فقهی مال بر اشیا نیازمند صدق عنوان «مال» بر آن‌هاست. احراز مالیت اشیا از آنجا ضرورت می‌یابد که در جامعه امروزی، مردم در روابط مالی و اقتصادی خود با مواردی مواجه‌اند که تطبیق عنوان مال بر آن‌ها به‌سادگی زمان گذشته نیست؛ از مواردی مانند «حق تألیف» و «حق سرقفلی» گرفته تا پدیده‌های نوپهوری همچون «امتیاز انواع بازی‌های رایانه‌ای»، «صفحات مجازی با دنبال‌کنندگان زیاد» و «ارزهای رمزبایه»؛ ازاین‌روست که تعیین ضابطه مالیت اشیا اهمیت دارد. این پژوهش ضمن دسته‌بندی و نقد دیدگاه‌های فقهی و ارائه تعریفی متفاوت از مال، با روش تحلیلی به این نتیجه دست یافته که مال یک عنوان عرفی-انتزاعی بوده و تنها راه احراز مالیت چیزی، توجه به معاوضات عرفیه و تحلیل رفتار عقلا در مورد آن است. براین‌اساس امکان ندارد شارع مالیت چیزی را ساقط کند، نهایت آنکه می‌تواند تنها از بعضی یا همه آثار مترتب بر آن همچون معامله شراب نهی کند؛ ازاین‌رو می‌توان گفت بسیاری از مشخصه‌هایی که در منابع فقهی برای «مال» مطرح شده، تکلفات بی‌مورد و نیازمند اصلاح است. به‌علاوه، استفاده از تعبیر «مال شرعی» صحیح نبوده و شرط دانستن «مالیت» برای عوضین نیز لغو است.

واژگان کلیدی: مال، مالیت، عرف، ارزش مبادلی، مبادله اقتصادی.

مقدمه

«مال» به دفعات در کتاب، سنت و فتاوی فقها موضوع حکم قرار گرفته است، از جمله: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»،^۱ «لَا تَتَّبِعُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»،^۲ «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَبِيعَةِ نَفْسٍ مِنْهُ»،^۳ «مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ»،^۴ «ما لا مالیه له لایجوز بیعه»^۵ و «اعتبار المالیه فی کلّ من العوضین فی البیع».^۶ بحث از مال در کتب فقهی غالباً در مباحثی تحت عنوان «تجارت»، «مکاسب» و «شروط عوضین در بیع» آمده است. در سایر موارد، مال، موضوع احکامی همچون اجاره، هبه، ارث، غصب، خمس و زکات قرار گرفته است.

نزد قریب به اتفاق فقهای امامیه مسلم بوده است که در هر معاوضه و معامله‌ای، عوض و معوض باید مالیت و ارزش^۷ داشته باشند تا بذل و پرداخت مال در قبال آن‌ها صحیح باشد. شیخ انصاری در این باره می‌گوید: «در هر یک از عوضین شرط است که مال باشند؛ زیرا بیع در لغت به معنای "مبادله مال به ازای مال" است و [فقه] با این شرط، از آنچه در نزد عقلا منفعت ندارد احتراز جسته‌اند».^۸

در فقه مواردی وجود دارند که اهمیت بحث از مشخصه‌های مال را قوت می‌بخشد. برای مثال، از نظر فقهای اسلام برای قطع دست سارق، احراز مالیت شیء مورد سرقت ضروری است. شیخ طوسی در خلاف می‌نویسد: «[سرقت] هر جنسی که در عادت [و عرف] مال به حساب آید، در آن، [حد] قطع است».^۹

با در نظر گرفتن مطالبی که گفته شد، ضروری است که مفهوم مال و مشخصات آن روشن شود. این

۱. بقره: ۱۸۸.

۲. نساء: ۵.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۵۷۲/۴.

۴. نک: صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۲۰/۳۳؛ موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیة، ۱۶۴/۴.

۵. نک: بحرانی، الحدائق الناضرة، ۴۲۹/۱۸؛ نائینی، مکاسب و البیع، ۳۸۶/۲؛ طباطبائی قمی، عمدة المطالب، ۱۱۸/۳.

۶. حکیم، مستمسک العروة، ۳۳۹/۱.

۷. برای اشیاء دو نوع ارزش وجود دارد: ۱. ارزش مصرفی یا استعمالی (فایده‌ای که انسان برای رفع نیازمندی خود از مصرف چیزی می‌برد)؛ ۲. ارزش مبادله‌ای (ارزشی که دیگران برای به دست آوردن آن حاضر به پرداخت عوض مالی یا خدمتی هستند). بعضی از چیزها مانند هوا -در شرایط عادی- تنها دارای ارزش مصرفی هستند. بعضی دیگر مثل اتمیوم علاوه بر ارزش مصرفی، ارزش مبادله‌ای نیز دارند. در واقع، اشیاء به سبب داشتن فایده مصرفی مورد رغبت عقلا قرار می‌گیرند و همین اشیاء به دلیل کمیابی نسبی مورد عرضه و تقاضا قرار می‌گیرند و از تحقق دو عنصر عرضه و تقاضا انتزاع مالیت می‌شود. البته انواع دیگری از اشیاء وجود دارند که با چشم‌پوشی از اعتبار و قرارداد هیچ‌گونه ارزشی ندارند، اما همین‌که مثلاً از طریق دولت یا نهاد اجتماعی مقبولی بر آن‌ها فایده‌ای بار شود، توسط عرف به کار گرفته می‌شوند و به دلیل آنکه به راحتی در دسترس همگان نیستند، بین عرف و عقلا ارزش مبادله‌ای پیدا می‌کند؛ مانند اسکناس و تمبر پستی. گفتنی است مقصود از «ارزش مبادله‌ای» در نوشته‌های اقتصادی، همان «مالیت» در نوشته‌های فقهی است.

۸. انصاری، کتاب مکاسب، ۹/۴.

۹. طوسی، الخلاف، ۴۱۶/۵.

ضرورت آنجا به اوج خود می‌رسد که در برخی از مواقع تشخیص مالیت چیزی و به تبع، بارکردن حکم شرعی بر آن قدری پیچیده می‌شود. برای مثال، اگر شخصی فرد کاسب و حاذقی را زندانی کرد و فرد زندانی نتوانست به مدت یک سال کار کند، آیا می‌توان آن شخص را در این مدت ضامن درآمد فرد زندانی دانست؟ در پاسخ باید گفت: در صورتی که «قابلیت کارکردن»، مالیت داشته باشد، می‌توان از باب «قاعده اتلاف» شخص مزبور را ضامن دانست.

به علاوه، امروزه مال معنایی گسترده‌تر از معنای سنتی خود پیدا کرده است و صرفاً منحصر به «اعیان» (اشیای فیزیکی و لمس شدنی) و حتی «منافع» (مانند قابلیت سکونت در خانه) نمی‌شود، بلکه شامل حقوقی که جامعه آن را به رسمیت می‌شناسد نیز می‌شود؛ از همین باب است مواردی مانند حق تألیف، حق نشر، حق سرقتی و اگر بتوان آن‌ها را مال دانست، می‌توانند موضوع احکام قرار گیرند. همچنین ورود فضای الکترونیک و مجازی به زندگی انسان‌ها و شکل‌گیری و توسعه ابزارهای مرتبط با آن - همچون مسئله خرید و فروش رمزارزها - لزوم شناخت معنای مال و ضابطه مالیت را بیشتر نمایان می‌سازد؛ چراکه مالیت داشتن و به تبع، موضوع حکم قرارگرفتن آن‌ها متفرع بر شناخت معنای مال خواهد بود.

درباره پیشینه بحث باید گفت: با وجود اینکه در کتب فقهی مکرراً راجع به مال صحبت شده اما چندان به شناساندن مفهوم مال پرداخته نشده است، چه رسد به آنکه بخش مستقلی به مفهوم‌شناسی آن اختصاص یابد؛ این در حالی است که حتی برخی از فقها هنگام نیاز به تعریف مال یا کشف مالیت چیزی به این اکتفا کرده‌اند که: «مال، چیزی است که به‌ازای آن، مال پرداخت شود.»^{۱۰} و تعریف مال را به همان وضوح ارتکازی‌اش در عرف واگذار کرده‌اند تا جایی که برخی از دانشمندی که درصدد بازشناسی عناصر تشکیل‌دهنده مفهوم مال برآمده‌اند، در پایان اعتراف کرده‌اند که تعریف مال به‌گونه‌ای جامع و مانع بسیار مشکل است.^{۱۱}

با وجود این می‌توان پژوهش‌های صورت‌گرفته مرتبط با این بحث را به چند دسته تقسیم کرد: در برخی از جستارهای انجام‌شده صرفاً به‌طور اجمالی به مفهوم‌شناسی مال پرداخته شده و بیشتر تقسیمات مال و نگاه قرآنی و روایی راجع به آن بررسی شده است؛ مانند «مبانی نظری اقتصاد اسلامی مال و حدود آن در تصور اسلامی».

دسته دیگر، پژوهش‌هایی است که مال و مالیت را از منظر حقوق بررسی کرده است: «تبارشناسی مال:

۱۰. شیرازی، حاشیه‌المکاسب، ۱۰/۲؛ عراقی، حاشیه‌المکاسب، ۶۶.

۱۱. ایروانی، حاشیه‌المکاسب، ۱۶۵/۱.

مطالعه تطبیقی در حقوق اسلام و غرب» یا آنکه به مطالعه تطبیقی بین مذاهب اسلامی پرداخته است: «جستاری نقادانه پیرامون مالیت مورد معامله از منظر فقه مذاهب اسلامی» یا ضمن اشاره به برخی از نظریات فقهی، در مقام تطبیق با مباحث علم اقتصاد برآمده و تفاوت‌های ارزش‌شأنی با ارزش فعلی را بیان کرده است: «بررسی و نقد نظریه‌های ارزش مبادلی با تأکید بر تمایز ارزش‌شأنی و فعلی».

دسته سوم نیز ضمن اشاره اجمالی به بحث مالیت، تمرکز خود را روی انطباق‌سنجی پدیده‌های نوظهوری همچون «بیت‌کوین» با عنوان مال معطوف ساخته‌اند، بی‌آنکه فحوص تأمی در خصوص آرای موجود درباره مالیت در میان فقها داشته باشند و عناصر ارائه‌شده از مفهوم مال را تحلیل کنند؛ مانند: «بررسی فقهی مالیت بیت‌کوین در بستر فضای مجازی»، «بررسی فقهی مالیت در رمزارزها»، «ماهیت و مالیت ارزهای دیجیتال از منظر فقه مقارن» و «بررسی فقهی حقوقی مال‌بودن داده‌های رایانه‌ای».

در این میان، دو پژوهش با عناوین «شرط مالیت عوضین در صحت معاملات با رویکردی بر نظر امام خمینی (ره)» و «ضابطه مال‌بودن در مباحث فقهی» به چشم می‌خورد که در پژوهش اول درباره شرط مالیت عوضین در صحت معاملات سخن گفته شده و نویسنده ضمن اشاره به آرای برخی از فقها راجع به مفهوم مال، بحث خود را با بررسی معنای اصطلاحی مال از منظر حقوق و سپس بیان تقسیم‌بندی مال و... ادامه می‌دهد و درنهایت، روی دیدگاه امام خمینی (ره) در این زمینه تمرکز می‌کند. در جستار دوم نیز با اینکه روی عرفی بودن مفهوم مال تأکید شده است اما پس از بررسی نسبتاً اجمالی آرای فقها در این زمینه، مال از نظر اقتصاددانان بررسی شده و درنهایت، تعریفی از مال ارائه شده است که با تعریف این پژوهش متفاوت است.

بنابراین روشن شد که تاکنون به بررسی تخصصی و تفصیلی آرای فقها در زمینه مفهوم‌شناسی مال و ارائه ملاک برای احراز مالیت چیزی پرداخته نشده است و اگر در مواردی هم نگارندگانی درصدد بازشناسی عناصر تشکیل‌دهنده مال برآمده‌اند، معمولاً آنقدر از مفهوم عرفی آن فاصله گرفته‌اند که می‌توان بسیاری از مشخصه‌های مطرح‌شده را ناصحیح و تکلفاتی بی‌مورد دانست.

۱. مفهوم‌شناسی

۱.۱. مال در لغت

«مال» اجوف واوی از ریشه «مول» و جمع مکسر آن «اموال» است.^{۱۲} برخی از لغویان، همچون

۱۲. ابن منظور، لسان العرب، ۶۳۵/۱۱. برخی به اشتباه «مال» را اجوف یانی و از ریشه «میل» به معنای «برگردیدن و عدول به یک طرف» دانسته و وجه تسمیه متعلقات انسان به مال را از آن نظر دانسته‌اند که مال پیوسته مانل و زائل است و از این گروه به آن گروه میل می‌کند (نک: راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن،

فراهیدی، جوهری و فیومی مال را چیزی شناخته شده و بی نیاز از تعریف دانسته و نهایتاً به برخی از مصادیق آن اشاره کرده اند.^{۱۳} ابن منظور در لسان العرب ضمن اشاره به معروف بودن معنای مال، آنچه را تملک بپذیرد مال نامیده است.^{۱۴} ابن اثیر معتقد است که مال در آغاز بر آنچه انسان از طلا و نقره مالک می شد اطلاق می شده است، سپس گستره ای عام یافته و شامل تمامی اشیای تحت مالکیت انسان شده است.^{۱۵} این واژه نزد عرب بیشترین کاربرد را در شتر داشته است؛ زیرا بیشترین اموال آن ها بوده^{۱۶} یا آنکه حامل دارایی هایشان بوده است.

از اینجا روشن می شود کسانی که در تعریف مال به شتر اشاره کرده و گفته اند: «المالُ مَعْرُوفٌ وَ هُوَ عِنْدَ الْعَرَبِ الْإِبِلُ»،^{۱۷} به بیان مصداق غالبی و روشن از مال پرداخته اند و چنین تعاریفی موجب تحدید مفهوم مال نمی شود و بدان معنا نیست که شتر مصداق انحصاری مال باشد که در این صورت لازم می آید از نظر عرب، مال تنها به اعیان صدق کند، آن هم تنها به شتر و بطلان این مطلب واضح است.

تفاوت مال و ملک: نکته مهم آنکه در برخی از تعاریف ارائه شده از سوی لغویان، مال به ملک تفسیر شده است؛ بدین معنا که از مال، هر چیزی که ملک فعلی انسان باشد اراده شده است، در حالی که سخن در تفسیر طبیعت مال است نه مثلاً مال مضاف به انسان معین همچون «مال زید»، این در حالی است که آنچه مضاف است ملک است نه مال؛ بنابراین تفسیر مال به ملک خالی از تسامح نیست.^{۱۸} به بیان دیگر، نسبت مال و ملک از نسبت های چهارگانه منطقی، عموم و خصوص من وجه است؛^{۱۹} در بسیاری از چیزها هر دو صدق دارند، یعنی برخی از چیزها هم دارای مالیت و ارزش است و هم مالک معینی دارند؛ اما در مواردی چیزی مال هست ولی ملک نیست (مثل مباحات اصلیه که کسی تا به حال آن ها را حیازت نکرده باشد) و در مواردی نیز ملک هست و مال نیست (مثل جزء سیر از چیزها همچون یک دانه گندم یا یک نخ لباس).

شهید مطهری در این باره می نویسد: «همان طور که در فقه گفته شده است لازمه ثروت بودن و مالیت،

۷۸۳ و ۷۸۴؛ جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، (۶۲۲)، حال آنکه مال اجوف واوی است نه یانی.

۱۳. فراهیدی، کتاب العین، ۳/۴۴۸؛ جوهری، الصحاح، ۱۸۲/۵؛ فیومی، المصباح المنیر، ۵۸۶/۲.

۱۴. ابن منظور، لسان العرب، ۶۳۵/۱۱.

۱۵. ابن اثیر، النهایة، ۳۷۳/۴.

۱۶. ابن اثیر، النهایة، ۳۷۳/۴.

۱۷. صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ۳۵۸/۱۰.

۱۸. هر چند برخی قائل به عدم تفاوت میان «مال» و «ملک» هستند (نک: مصطفوی، التحقیق، ۲۱۶/۱۱).

۱۹. آخوند خراسانی، حاشیه کتاب مکاسب، ۳؛ خویی، مصباح الفقاهة، ۴/۲.

مملوکیت نیست؛ زیرا ممکن است مالی تصاحب نشده باشد یا آنکه از نوع اموالی باشد که منافعش به عموم تعلق داشته باشد، مانند اراضی مفتوحة عنوة، یا به طبقه خاصی تعلق داشته باشد، مانند اوقاف. از آن طرف ممکن است چیزی مملوک باشد ولی به علت کافی نبودن برای رفع احتیاج بشر به واسطه خردی، مال و ثروت شمرده نشود، مانند یک حبه گندم. بر حبه گندم آثار مملوکیت ممکن است بار شود، دیگران بدون رضایت صاحب آن، حق اتلاف و تصرف در آن ندارند اما چون مالیت ندارد قابل خرید و فروش نیست و به اصطلاح دارای ارزش نیست و قابلیت مبادله ندارد؛ لهذا می توان گفت ضمان آور نیز نیست، مصداق "مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ ضَامِنٌ" یا "عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ حَتَّى تُؤَدِّي" نیست.^{۲۰}

از همین قبیل مسامحه است تعلیل شیخ انصاری زمانی که می گوید: «آنچه عرفاً مال نیست، بدون هیچ اشکال و اختلافی نمی تواند یکی از عوضین [در بیع] قرار بگیرد؛ زیرا بیعی نیست مگر [آنچه] در ملک [و اختیار انسان] باشد.»^{۲۱}

البته ممکن است بتوان این گونه میان مال و ملک ارتباط برقرار کرد که دست کم یکی از مشخصات مال آن است که صلاحیت تملک داشته باشد (نه آنکه ملک فعلی انسان باشد)؛ همان گونه که صاحب جواهر در بحث شروط عوضین، به ملکیت اشاره کرده و معتقد است: بیع چیزی که صلاحیت تملک ندارد (مانند سوسک، عقرب و حشرات)، صحیح نیست و جهت بطلان را عدم منفعت معرفی می کند.^{۲۲}

۲.۱. مال در اصطلاح فقها

فقیهانی که به ارائه تعریفی از مال پرداخته اند، در این زمینه با یکدیگر هم داستان نبوده و معمولاً هر کدام به جای آنکه به بیان اجزای ماهوی مال بپردازند، مشخصات و ویژگی هایی را برای مال بر شمرده اند. در ادامه به مهم ترین تعاریف اشاره کرده و سپس به راستی آزمایی آن ها می پردازیم.

دیدگاه اول: از نظر برخی، مال متقوم به «منفعت» است؛ یعنی مال آن چیزی است که دارای منفعت باشد. علامه حلی می نویسد: «بیع چیزی که هیچ گونه منفعتی ندارد مانند یک دانه یا دو دانه گندم جایز نیست؛ زیرا چنین چیزی مال محسوب نمی شود تا در عوض آن مالی دریافت شود.»^{۲۳}

شیخ طوسی نیز راجع به عدم جواز بیع آنچه منفعت ندارد، ادعای «عدم الخلف» می کند.^{۲۴} از کلام

۲۰. مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، ۴۴، ۴۵.

۲۱. انصاری، کتاب المكاسب، ۱۰/۴.

۲۲. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۴۳/۲۲، ۳۴۴.

۲۳. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۳۵/۱۰؛ نک: علامه حلی، ارشاد الأذهان، ۳۶۱/۱؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۱۳/۸.

۲۴. طوسی، المبسوط، ۱۶۶/۲.

عده‌ای دیگر، گو آنکه مطلبی فراتر از این استفاده می‌شود، بدین معنا که صرف داشتن منفعت نمی‌تواند ملاکی برای جواز بیع باشد، بلکه این منفعت باید منفعتی عقلایی (مقصوده للعقلاء) یا درخور اعتنا (معتد بها) باشد. از کلام شهید اول،^{۲۵} صاحب‌جواهر^{۲۶} و شیخ انصاری^{۲۷} همین معنا برداشت می‌شود. صاحبان مفتاح‌الکرامة و مجمع‌الفائدة نیز در تعریف خود به این قید اشاره کرده‌اند.^{۲۸}

دیدگاه دوم: امام خمینی (ره) در تعریف خود از مال، به ملاک «مورد رغبت عقلا بودن» اشاره کرده و معتقد است: مال، آن چیزی است که عقلا بدان میل و رغبت داشته باشند (ما یرغب فیہ العقلاء) و در ازای آن بها پردازند.^{۲۹} محقق خوبی نیز از طرفداران این تعریف است.^{۳۰} البته ایشان در جایی دیگر قید «قابل ذخیره کردن» را نیز در تعریف مال دخیل دانسته و می‌نویسد: «مالیت تنها با در نظر گرفتن اینکه یک چیز به خودی خود از چیزهایی باشد که [اولاً] نوع [عقلا] بدان تمایل [و رغبت] داشته باشند و [ثانیاً] آن را به منظور بهره‌بردن از آن در هنگام نیاز ذخیره کنند، انتزاع می‌گردد.»^{۳۱}

محقق اصفهانی نیز پس از آنکه مالیت را اعتباری عقلایی می‌داند، در تبیین مفهوم مال می‌نویسد: «ما یمیل الیه النوع و یرغبون فیہ و یبدلون بازائه شیئاً.» (آنچه نوع [عقلا] بدان گرایش و اشتیاق داشته و در ازای آن بها می‌پردازند.)^{۳۲}

یکی از معاصران نیز در کلامی مشابه در تعریف مال می‌نویسد: «ما یتنافس العقلاء علی تحصیله.» (آنچه عقلا برای به دست آوردن آن با یکدیگر رقابت می‌کنند.)^{۳۳}

دیدگاه سوم: شماری از فقهای دیگر معتقدند یک چیز را ظاهراً با دو شرط می‌توان مال دانست: اول آنکه، مردم به آن در امور دنیوی یا اخروی خود احتیاج داشته باشند؛ دوم آنکه، بدون انجام دادن کاری نتوان

۲۵. شهید اول، الدروس، ۱۶۷/۳.

۲۶. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۴۳/۲۲.

۲۷. انصاری، کتاب‌المکاسب، ۹/۴.

۲۸. حسینی عاملی، مفتاح‌الکرامة، ۸/۱۳؛ مقدس اردبیلی، مجمع‌الفائدة، ۵۳/۸.

۲۹. خمینی، کتاب‌البیع، ۳۷/۱؛ خمینی، کتاب‌البیع، ۲۸۳/۱.

۳۰. خوبی، مصباح‌الفقاهة، ۴۲/۲.

۳۱. خوبی، مصباح‌الفقاهة، ۲/۲.

۳۲. اصفهانی، حاشیه کتاب‌المکاسب، ۱۶/۱. اگر تعریف مالیت «ما یمیل الیه النوع و یرغبون فیہ» باشد، دیگر نمی‌توان گفت مالیت عنوانی اعتباری است و حقیقتی ورای اعتبار عقلا ندارد، بلکه باید آن را عنوانی انتزاعی دانست؛ زیرا منشأ انتزاع آن - یعنی رغبت عقلا - حقیقتاً وجود دارد و صرف فرض فاض نیست، مگر اینکه گفته شود مراد محقق اصفهانی از اعتباری، همان انتزاعی است، کما اینکه ممکن است چنین چیزی به قرینه ادامه کلام ایشان برداشت شود.

۳۳. طباطبایی حکیم، منهاج‌الصالحین، ۵۱/۲.

به آن دست یافت.^{۳۴} برای مثال، انسان برای اینکه گندم بخواهد باید زراعت کند یا اگر به دنبال طلا باشد باید سراغ معدن آن برود.

این دیدگاه نتیجه دو امر یادشده را اختلاف در مالیت اموال معرفی می‌کند. به‌دیگر بیان، مالیت را امری نسبی می‌داند که برای تشخیص آن باید «مقدار نیاز افراد» و «کاری که برای وصول به آن اموال صرف شده» مدنظر قرار گیرد. بنابراین آب در کنار رودخانه مال محسوب نمی‌شود، ولی همین آب را در فضایی دور از رودخانه می‌توان مال تلقی کرد و هرچه فاصله آب از رودخانه بیشتر شود، مقدار مالیت آن افزایش می‌یابد. البته دو خصوصیت ذکرشده درباره چیزهایی است که اولاً و بالذات مورد رغبت قرار گیرند، اما اموال دیگری نیز وجود دارند که مالیت آن‌ها به این دلیل است که به‌عنوان عوض در معاملات قرار می‌گیرند و اولاً و بالذات هیچ‌گونه نیازی به آن‌ها وجود ندارد؛ همچون پول و جواهر.^{۳۵}

دیدگاه چهارم: محقق نائینی معتقد است چند چیز در مالیت شیء معتبر است:

۱. شیء دارای «منفعت» (قابلیت انتفاع از شیء با وجود بقای عین آن مانند سکونت در خانه) است یا «خاصیت» (توقف انتفاع از شیء بر ازبین رفتن عین آن، مانند توقف سیری بر خوردن نان) داشته باشد.
۲. در نظر عقلا اقتناء و نگهداری آن به‌لحاظ منفعت یا خاصیتی که بر آن مترتب است صحیح باشد؛ چراکه استفاده از آن به‌صورت دائمی مورد نیاز انسان باشد، مانند گندم یا اینکه در بعضی از مواقع مورد نیاز باشد، مانند دارو که تنها به‌دلیل بیماری استفاده می‌شود. بنابراین اگر چیزی دارای منفعت یا خاصیتی باشد ولی به‌سبب شیوع وجودی‌اش، نگهداری آن از نظر عقلا صحیح نباشد، مال محسوب نمی‌شود؛ مانند شن و سنگ‌های بیابان.^{۳۶}
۳. چیزی باشد که عقلا در ازای آن بها پرداخت کنند اما اگر به‌گونه‌ای نباشد که عقلا حاضر به

۳۴. ایروانی، حاشیة المکاسب، ۱/۱۶۵.

۳۵. ایروانی، حاشیة المکاسب، ۱/۱۶۵.

۳۶. گفتنی است برخی ملاک دیگری را برای احراز مالیت چیزی بیان کرده‌اند که با قابلیت اقتناء تفاوت ظریفی دارد و آن «قابلیت اختصاص» است؛ یعنی آن چیز بتواند به شخص یا ملت معینی اختصاص یابد؛ بدین معنا که اگر چیزی حتی شیوع وجودی نیز نداشته باشد اما هیچ‌کس نتواند راجع به آن ادعای مالکیت انحصاری کند، مال به شمار نمی‌آید؛ مانند ماه یا خورشید (نک: کاتوزیان، اموال و مالکیت، ۹). مطهری در بیان یکی از شروط مال می‌نویسد: «اگر چیزی باشد که افراد نتوانند [آن را] به خود اختصاص دهند، از اختیار افراد خارج باشد، ولو آنکه وافر و بیش از مقدار لازم نباشد باز هم مالیت ندارد؛ مانند باران یا نسیم.» (مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، ۶۲، ۶۳) شاید از همین باب است که برخی (نک: جعفری لنگرودی، حقوق اموال، ۳۸ تا ۴۰؛ نورمفیدی، درس خارج فقه، ۱۴۰۱/۱/۲۷) قید «قابل نقل و انتقال بودن» را در تبیین مفهوم مال مطرح کرده‌اند که البته این به‌معنای نقل و انتقال خود شیء نیست، بلکه منظور آن است که بتوان آن را از تحت سلطنت شخصی خارج و داخل در سلطنت دیگری قرار داد. چه‌بسا بعضی از امور با اینکه منفعت دارند اما به‌دلیل آنکه قابلیت نقل و انتقال ندارند مال محسوب نشوند؛ مانند آن دسته از اعضای بدن انسان که دست‌کم تا امروز امکان پیوند آن به دیگری وجود ندارد.

پرداخت مال در مقابلش باشند، مال به شمار نمی‌رود؛ مانند آب در کنار رودخانه.^{۳۷} محقق نائینی با این شرط به نوعی به مشخصه «کمیاب بودن» اشاره می‌کند؛ چراکه اگر چیزی فراوانی داشته باشد مانند آب در کنار رودخانه (بر فرض که مثلاً آب رودخانه نیز قابل شرب باشد)، عقلاً در برابر آن بهایی نمی‌پردازند.

۴. منفعت یا خاصیتی که به‌عنوان مقوم مال شمرده شده است مورد نهی شارع قرار نگرفته باشد؛ مانند شراب و امثال آن.^{۳۸}

براین اساس، باید گفت چیزی مانند شراب، تمامی خصوصیات گفته‌شده را داراست، به طوری که بنابر تصریح قرآن کریم^{۳۹} منافعی نیز در کنار ضررهای فراوان دارد، از طرفی درخور اقتناء نیز هست و همچنین در مقابل آن بها پرداخت می‌شود اما به سبب فقدان شرط اخیر و اینکه شارع از آن نهی کرده است، مال محسوب نمی‌شود.

شیخ انصاری در این زمینه می‌گوید: «هر چیزی را که بتوان به آن وصیت کرد، به این دلیل که نزد عقلاً منفعت دارد، پس رواست که بیع آن [نیز] جایز باشد؛ مگر آنچه را که دلیل [شرعی] از باب تعبد بیانگر ممنوعیت و عدم جوازش باشد.»^{۴۰}

محقق خویی نیز می‌نویسد: «مالیت هر چیزی به اعتبار وجود منافع حلال در آن چیز است؛ پس آنچه منفعت حلال ندارد (مانند شراب و خوک) مال نیست.»^{۴۱}

دیدگاه پنجم: حکیم در تعریف مال، برخلاف بیشتر فقها پیش از آنکه به خصوصیات مال اشاره کند، به ماهیت مال توجه کرده است. از نظر ایشان، مالیت، اعتباری عقلایی است که ناشی از میزان مقبولیت و مرغوبیت آن نزد مردم است؛ بدین معنا که گاهی عقلاً در موردی برای چیزی اعتبار مالیت می‌کنند و در جای دیگر همان چیز را مال نمی‌دانند؛ مثلاً ممکن است کسی برای تحصیل یک برگه کاغذ حاضر نباشد بهایی پردازد اما گاهی یک برگه کاغذ مصداق مال محسوب می‌شود، مانند اوراقی که نشان‌دهنده اولویتی است؛ نظیر فیش حج، کوپن ارزاق و بلیت قطار. بنابراین مالیت امری حقیقی نیست، بلکه اعتباری است که گاهی به جعل جاعلی چیزی دارای ارزش می‌شود و مردم برای اکتساب آن رغبت می‌یابند. ایشان

۳۷. درباره مالیت چیزهایی همچون یک دانه گندم که به سبب قلت آن نمی‌توان از آن بهره برد، اختلاف وجود دارد (نک: نائینی، المکاسب و البیع، ۳۶۵/۲).

۳۸. نائینی، المکاسب و البیع، ۳۶۴/۲ و ۳۶۵.

۳۹. بقره: ۲۱۹.

۴۰. انصاری، کتاب المکاسب، ۱۵۷/۱.

۴۱. خویی، مصباح الفقاهة، ۴/۲.

می‌گوید: «مالیت، اعتباری عقلایی است که منشأ آن، وجود غرض [و خصوصیتی] در یک شیء است که موجب ایجاد رغبت مردم بدان می‌شود، به طوری که برای [به‌دست آوردن] آن رقابت می‌کنند، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و با هم نزاع و کشمکش می‌کنند؛ خواه برای رفع نیازهای اولیه انسان همچون خوراک باشد یا برای رفع نیازهای عرضیه [و ثانویه] مانند دارو یا آنکه برای به‌دست آوردن لذت مانند بعضی از میوه‌ها و نوشیدنی‌ها باشد. البته صرف وجود منفعت به رقابت نمی‌انجامد، بلکه آن چیز باید کمیاب (عزیزالوجود) نیز باشد؛ بنابراین آب در کنار رودخانه و نیز هیزم در جنگل مال محسوب نمی‌شوند.»^{۴۲}

بنابراین از نظر حکیم اولاً مالیت امری اعتباری است؛ ثانیاً مال باید دارای مشخصات زیر باشد:

۱. منفعت داشته باشد (چه برای رفع نیازهای اولیه، چه ثانویه یا اساساً برای لذت باشد)؛

۲. مورد رغبت مردم باشد؛

۳. موجب رفع نیاز شود؛

۴. کمیاب باشد و برای دسترسی به آن محدودیت وجود داشته باشد تا تقاضا نسبت به آن صورت

پذیرد.

لازم به ذکر است که پیش از این علما به شرط «کمیاب بودن» تصریح نکرده بودند، هرچند که ممکن بود از کلام آن‌ها این شرط برداشت شود. کمیاب بودن، قیدی است که صراحتاً در این تعریف از مال ذکر شده است.

دیدگاه ششم: برخی معتقدند مال، چیزی است که تبدیل شدن به ثمن باشد. عمید زنجانی ضمن اشاره به این تعریف در نقد آن می‌نویسد: «ضابطه مالیت در اشیا هرچند مرتبط با خصوصیت هر شیء است و به همین لحاظ قابل حصر نیست، لکن به دلیل مشترکاتی که در بین این خصوصیات وجود دارد قابل ضابطه‌مند بودن می‌باشد. با این نگاه باید در تعریف مالیت به قابل تبدیل به ثمن تردید نمود؛ زیرا بسیاری از اشیا مالیت و ارزششان به منافع معنوی و ارزش‌های غیرمادی است و برخی نیز از معرکه حق می‌باشد.»^{۴۳}

مهم‌ترین مشخصات و ویژگی‌هایی را که فقها برای احراز مالیت چیزی بیان کرده‌اند می‌توان به‌طور خلاصه در جدول زیر نشان داد:

۴۲. حکیم، نهج الفقاهاة، ۱/۳۲۵.

۴۳. عمید زنجانی، قواعد کلی عقود کتاب البیع و المتاجر، ۲۰۷.

مشخصات در «مال» تعاریف شش‌گانه	منفعت عقلایی داشته باشد	مورد رغبت عقلا باشد	مورد نیاز مردم باشد	کمیاب باشد	قابل ذخیره‌سازی (آبخار) باشد	قابل اقتناء و اختصاص باشد	تتها با انجام دادن کاری بتوان به آن دست یافت	مورد نهی شرع قرار نگرفته باشد	قابل تبدیل به ثمن باشد
دیدگاه اول	✓								
دیدگاه دوم		✓			✓				
دیدگاه سوم			✓				✓		
دیدگاه چهارم	✓			✓		✓		✓	
دیدگاه پنجم	✓	✓	✓	✓					
دیدگاه ششم									✓

جدول شماره ۱

باتوجه به مطالب گفته شده و برای جمع میان کلام فقها می‌توان مهم‌ترین شاخصه‌های مال را این‌گونه در کنار هم قرار داد:

مال، اعتباری عقلایی است (دیدگاه پنجم) که تکویناً قابلیت ذخیره‌سازی (دیدگاه دوم) و از نظر عقلا قابلیت اقتناء (نگهداری) و اختصاص (دیدگاه چهارم) دارد و دارای منفعت عقلایی است (دیدگاه اول، چهارم و پنجم) که در اثر آن عقلا به دلیل رفع نیازهای دنیوی و اخروی خود (دیدگاه سوم) بدان میل و رغبت دارند (دیدگاه دوم و پنجم). گفتنی است فرقی ندارد که نیازهای انسان به مال، بالذات (مانند غذا) باشد یا بالعرض (مانند پول) (دیدگاه سوم). همچنان‌که فرقی ندارد نیاز بالذات، اولی باشد (مانند غذا) یا ثانوی (مانند دوا) یا اساساً رفاهی و برای به دست آوردن لذت باشد (مانند بعضی از میوه‌ها) (دیدگاه پنجم). باید توجه داشت که صرف موارد گفته شده، برای مال بودن چیزی کافی نیست، بلکه دو شرط دیگر نیز لازم است: اول آنکه، آن چیز نباید به گونه‌ای باشد که به سبب فراوانی اش همچون آب در کنار رودخانه (دیدگاه چهارم و پنجم) یا به دلیل کمی آن همچون یک دانه گندم (دیدگاه چهارم) عقلا حاضر به پرداخت مال در

مقابلش نباشند. دوم آنکه، نباید در شریعت از آن چیز نهی شده باشد (مانند شراب) (دیدگاه چهارم).

۱.۳. نقد و بررسی دیدگاه‌ها

دیدگاه‌های مطرح‌شده و مشخصه‌هایی که در تعریف از مال ذکر شده است نوعاً مبتلا به اشکال/اشکالاتی هستند که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱.۳.۱. منفعت عقلایی داشتن

این قید به‌تنهایی نمی‌تواند مشخصه خوبی برای مالیت چیزی باشد؛ زیرا اولاً صرف بر خورداری چیزی از منفعت یا حتی منفعت عقلایی - که هدفی عقلایی را تأمین کند -^{۴۴} برای مالیت آن چیز کافی نیست؛ چراکه چیزهایی مانند هوا با اینکه منفعت عقلایی و حیاتی دارند اما در عرف مال محسوب نمی‌شوند و کسی حاضر نیست در حالت عادی - که در دسترس همگان است - چیز ارزشمندی برای تحصیل آن دهد. بنابراین وجود منفعت برای تحقق مالیت شرط لازم است، نه کافی.

افزون بر آن، اشاره شد که محقق نائینی (دیدگاه چهارم) در قید اول تعریف خود به دو کلمه «منفعت» و «خاصیت» اشاره می‌کند. از نظر ایشان منفعت در جایی است که خود مال باقی است و می‌توان از آن استفاده کرد (مانند سکونت در خانه)، در حالی که خاصیت در جایی است که وقتی از چیزی استفاده می‌شود، خود آن از بین می‌رود (مانند خوردنی‌ها). به نظر می‌رسد ذکر کلمه منفعت کافی است، نهایت آنکه می‌توان گفت منفعت به دو شکل است: گاهی همراه با بقای عین است و گاهی همراه با زوال آن. ثانیاً منظور از منفعت عقلایی چیست؟ آیا منظور آن است که شیء نزد تمامی یا دست‌کم بیشتر عقلاً منفعت داشته باشد یا صرف منفعت داشتن نزد شخص یا گروهی خاص برای صدق منفعت عقلایی داشتن کافی است؟ به‌دیگر بیان، آیا ملاک مالیت شیء، منفعت فراگیر است یا شخصی؟ در این باره دو نظریه کلی وجود دارد که به‌دلیل اهمیت این مطلب به‌طور مختصر بدان اشاره می‌شود:

أ. **فراگیر بودن منفعت:** ظاهر کلام بیشتر فقها بیانگر آن است که منفعت باید فراگیر باشد و منفعت شخصی - که برای فرد یا افرادی خاص مطرح می‌شود - مالیت به وجود نمی‌آورد. فراگیری منفعت نیز یا بدین شکل است که شیء نزد تمامی عقلاً دارای منفعت باشد، همچنان‌که برخی در این زمینه از تعبیر «عموم العقلا» استفاده کرده‌اند^{۴۵} یا بدین صورت است که آن شیء حداقل برای اغلب عقلاً دارای فایده باشد. صاحب‌جوهر می‌گوید: «بیع... آنچه غالباً [نزد عقلاً] منفعت درخور اعتنا ندارد؛ مانند حشرات، عقرب‌ها، کرم‌ها و سایر حشرات و فضولات منفصله از انسان؛ مانند مو، ناخن و رطوباتش به‌جز شیر

۴۴. جعفری لنگرودی، حقوق اموال، ۴۲.

۴۵. نک: طباطبایی حکیم، منهاج الصالحین، ۵۱/۲.

صحيح نيست.^{۴۶}

با ذکر این نکته که ایشان صحيح نبودن بيع مواردی که غالباً فاقد منفعت معتد بهاست را از باب عدم مالیت آن‌ها می‌داند،^{۴۷} باید گفت قيد «غالباً» در کلام وی بیانگر آن است که صرف داشتن منفعت شخصی، برای مال بودن چیزی کافی نیست.^{۴۸}

ب. شخصی بودن منفعت: در مقابل نظر اول، از کلام برخی دیگر از فقها استفاده می‌شود که در مالیت چیزی، وجود منفعت شخصی کافی است. برای مثال، اگر کسی حاضر باشد در ازای به‌دست‌آوردن فلان یادگاری جدّ اعلاى خود که نزد دیگری بی‌ارزش است مبلغ زیادی بپردازد، این معامله نزد عقلا صحيح است.^{۴۹} این دسته از فقها معتقدند دلیلی بر سلب احکام مالیت مواردی که منفعتشان شخصی است وجود ندارد و نیز عرف این موارد را نیز مال به شمار می‌آورد. حکیم از قائلان به این نظریه است و

۴۶. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳/۲۲.

۴۷. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳/۲۲.

۴۸. برخی از فقها معتقدند بيع چیزی که منفعت قابل اعتنا (معتدبها) ندارد صحيح نيست؛ زیرا این‌ها اساساً بر آن‌اند چیزهایی که منفعت نادره دارند، بسان اشیایی می‌مانند که هیچ منفعتی ندارند و در نتیجه، نمی‌توان آن‌ها را مال دانست (نک: علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۳۶/۱۰). برای مثال، بحرانی در کلامی مشابه کلام صاحب‌جواهر، بيع موارد یادشده را به دلیل عدم صدق شرعی و عرفی مال بر آن‌ها صحيح نمی‌داند (بحرانی، الحدائق الناضرة، ۲۲۹/۱۸). ایشان معتقد است اگر برای بعضی از این اشیا خاصیتی ذکر شد که عقلایی نیست، وجود منفعت در آن صدق نمی‌کند؛ زیرا چنین منفعتی، منفعت قابل اعتنای عقلایی به شمار نمی‌آید (بحرانی، الحدائق الناضرة، ۲۳۰/۱۸). شیخ انصاری در بیانی روشن‌تر می‌گوید: «در هر یک از عوضین شرط است که مال باشند؛ زیرا بيع در لغت به معنای «مبادله مال به ازای مال» است و [فقها] با این شرط، از آنچه نزد عقلا منفعت ندارد احتراز جسته‌اند؛... مانند سوسک‌ها و کرم‌ها چون عرفاً سلب استفاده و نفعی فایده از آن‌ها صحيح است.» (انصاری، کتاب المکاسب، ۹/۴)

نکته مهم آنکه، اگر «منفعت نادره» در کلام فقها بدین معنا باشد که چیزی به‌ندرت مبادله می‌شود، این مفهوم را می‌توان با معنای «منفعت شخصی» یکسان دانست، اما اگر نادر بودن، وصف خود منفعت (نه وقوع مبادله) باشد - که حق نیز همین است - به نظر می‌رسد میان «منفعت نادره» با «منفعت شخصی» تفاوت دقیقی وجود خواهد داشت و نباید آن دو را یکی انگاشت؛ چراکه منفعت نادره - برخلاف منفعت شایعه - آن است که کسی به آن اعتنایی ندارد، در حالی که منفعت شخصی آن است که افراد اندکی به آن توجه می‌کنند. به‌دیگر بیان، یک چیز اساساً اگر مورد رغبت و به‌تبع، مورد مبادله قرار گیرد، چنین چیزی کاشف از آن است که آن شیء دارای منفعت بوده است (و لو نزد یک شخص)، اما نادر بودن منفعت چیزی بدین معناست که منفعت آن شیء به شکلی نیست که مورد رغبت و به‌تبع، مورد مبادله واقع شود و مال به شمار آید؛ از این رو شیء نادر المنافع در حکم چیزی دانسته شده است که هیچ منفعتی ندارد؛ این در حالی است که اگر چیزی مورد معامله قرار گرفت، معلوم می‌شود که منفعت آن نادره نیست و معامله موصوف، صحيح است. شاید به همین سبب است که شیخ انصاری در جای دیگر با موضوعی متفاوت و در پاسخ به کلام علامه حلی در تذکره مبنی بر بطلان بيع مواردی مانند زالو برای مکیدن خون و کرم مرده ابریشم برای ماهیگیری به دلیل نادر بودن منفعت آن‌ها و به‌تبع مالیت‌نداشتن آن‌ها می‌گوید: «لا مانع من التزام جواز بيع كل ما له نفع ما؛ مانعی نیست که جواز بيع هر آنچه منفعتی دارد را بپذیریم.» (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۵۸/۱) ایشان در ادامه بیان می‌دارد که بر فرض شک‌داشتن در مال بودن چنین چیزهایی که منفعتی دارند، ممکن است بتوان آن‌ها را مشمول عمومات (و اطلاقاً) تجارت و... دانست و حکم به صحت معاوضه کرد (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۵۸/۱).

البته ناگفته نماند مثال‌هایی همچون حشرات و عقرب‌ها اگرچه ممکن است در زمان گذشته مال محسوب نمی‌شده‌اند و کسی حاضر نبود در مقابل به‌دست‌آوردن آن بهایی پرداخت کند ولی امروزه قطعاً این‌گونه نیست؛ چراکه مثلاً از زهر عقرب برای درمان بیماری و... استفاده می‌شود. شیخ انصاری با اینکه خود به‌نوعی به مسئله نسبی بودن مالیت اذعان دارد (انصاری، کتاب المکاسب، ۲۷/۱، ۱۵۶)، معتقد است معامله نطفه به دلیل منفعت‌نداشتن حرام است (انصاری، کتاب المکاسب، ۲۹/۱)، حال آنکه امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرد. این امر به دلیل آن است که عنوان مال، عنوانی عرفی است و مصادیق آن به حسب نظر عرف ممکن است در طول زمان تغییر کند. همان‌گونه که ممکن است چیزی در زمانی مال باشد اما در زمان‌های بعدی از ارزش و مالیت بیفتد؛ مثل بعضی کفش‌ها و لباس‌هایی که در زمان‌های سابق استفاده می‌شده است اما در عرف امروز کسی حاضر به پرداخت مالی برای به‌دست‌آوردن آن‌ها نیست.

۴۹. نک: منتظری، درامات فی المکاسب، ۴۲۳/۲.

برای مالیت داشتن چیزی تعلق غرض نوعی به آن چیز را شرط ندانسته و این گونه مثال می‌زند که اگر غرض پادشاهی به جمع کردن خاکستر تعلق بگیرد و اعلان کند هرکس برای من فلان مقدار خاکستر بیاورد فلان مقدار پول به او می‌دهم، در این صورت آن خاکستر مالیت پیدا می‌کند؛ چراکه عده‌ای به دنبال جمع‌آوری آن افتاده‌اند.^{۵۰}

کلام صاحب عروة در شرط نبودن منفعت فراگیر، صراحت بیشتری دارد و از آن استفاده می‌شود که برای مال بودن چیزی، منفعت داشتن آن چیز برای یک نفر هم کافی است. ایشان می‌گویند: «به مقتضای قاعده، بیع هر چیزی که غرض عقلایی به آن تعلق بگیرد جایز است... و این ادعا که "تعلق غرض شخص خاص کافی نیست، زیرا بر آن چیز مال صدق نمی‌کند..." صحیح نیست.»^{۵۱} بنابراین، از نظر صاحب عروة وجود غرض حتی برای یک نفر در مالیت چیزی کافی است.

امام خمینی نیز می‌نویسد: «بر فرض که در صدق بیع، مالیت عوضین معتبر باشد، شرط نیست که نزد نوع عرف مال باشد، بلکه اگر شیء در نگاه گروهی یا در ناحیه‌ای دارای خاصیت باشد، بیع آن صحیح است.»^{۵۲}

به نظر می‌رسد قول صحیح آن است که برای مالیت چیزی، وجود منفعت شخصی در آن چیز کفایت می‌کند و نیازی به فراگیر بودن منفعت آن نیست. اما نکته بسیار مهم آنکه، رفتار عقلایی با رفتار فراگیر متفاوت است و به معنای شیوع آن در میان عقلا نیست، بلکه اگر از نظر عقلا رفتاری سفیهانه نباشد و مورد تأیید عقلا باشد، کافی است که به آن رفتار عقلایی اطلاق شود، هر چند به ندرت در جامعه اتفاق بیفتد؛ زیرا در این صورت عقلا آن غرض را -ولو آنکه شخصی باشد- می‌پسندند و قبول می‌کنند که اگر در جایگاه آن فرد خاص قرار گیرند ممکن است همان رفتارها و روابط را داشته باشند. بنابراین، عقلایی بودن منفعت لزوماً به معنای فراگیر بودن آن نیست. شاهد بر این مطلب آن است که اگر برای مالیت چیزی وجود غرض فراگیر ملاک باشد، عنوان مالیت از چیزهای بسیاری که مال بودن آن‌ها مسلم است سلب خواهد شد؛ مانند غذاها و میوه‌های برخی از مناطق جهان که بسیار یا بخشی از مردم دیگر مناطق از آن‌ها مشمنز و متفرنند یا بعضی از لباس‌ها که برای برخی از مردم پوشش مطلوب به شمار می‌آید، در حالی که در جایی دیگر کسی حاضر به پرداخت بهایی برای به دست آوردن آن‌ها نیست. از همین روست که محقق خوئی به نوعی شخصی بودن منفعت را با عقلایی بودن آن قابل جمع دانسته و می‌نویسد: «بر فرض پذیرش اعتبار مالیت در بیع، کافی

۵۰. حکیم، نهج الفقاها، ۳۲۵/۱.

۵۱. یزدی، حاشیة المكاسب، ۱۴/۱.

۵۲. خمینی، کتاب البیع، ۸/۳.

است که مبیع در نظر طرفین معامله مال محسوب شود به شرطی که [اعتبار مالیت برای آن چیز] عقلایی باشد، و لازم نیست که نزد عموم عقلا مال تلقی شود.^{۵۳}

تا اینجا روشن شد که برای آنکه چیزی دارای منفعت عقلایی باشد، داشتن منفعت شخصی کفایت می‌کند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا عبارت منفعت عقلایی در کلام فقها نیز به همین معنا به کار رفته است؟ در پاسخ باید گفت: اگر منظور، فراگیری میان عقلا باشد نمی‌توان آن را دخیل در تحقق مالیت چیزی دانست اما اگر منظور رفتاری عاقلانه است (هرچند فراگیر نباشد)، مطلب صحیحی است.

پرسش دیگر آن است که کلمه «نوع» در عباراتی مانند «غرض نوعی» و «نوع عرف» که به ترتیب در کلمات حکیم و امام خمینی ذکر شده،^{۵۴} به چه معناست؟ به نظر می‌رسد این عبارات باید به همان منفعت عقلایی - و نه لزوماً منفعت فراگیر - اشاره داشته باشند، بدین معنا که نوع انسان عاقل آن غرض را - ولو آنکه شخصی باشد - می‌پسندد اما چه بسا بتوان گفت گاهی مراد فقها از روی تسامح از این عبارات، منفعت و غرض فراگیر است نه عقلایی، به ویژه هنگامی که عبارات یادشده را در مقابل غرض شخصی به کار برده‌اند. برای مثال، حکیم می‌نویسد: «[برای مالیت داشتن،] تعلق غرض نوعی به شیء شرط نیست؛ گاهی یک شخص [نسبت به چیزی] غرضی دارد که منجر به تعلق غرض نوعی به آن شیء می‌شود.»^{۵۵}

به نظر می‌رسد منظور ایشان از غرض نوعی در استعمال اول، غرض فراگیر و در استعمال دوم، غرض عقلایی است.

در هر حال، منفعت عقلایی داشتن به هر معنا که باشد نمی‌توان آن را شرط مالیت چیزی دانست؛ زیرا مواردی مانند سیگار (بدون در نظر گرفتن حرمت شرعی آن به دلیل ضرر داشتن) وجود دارند که مال به شمار می‌آیند، با اینکه نه تنها غرض فراگیر، بلکه حتی غرض عقلایی نسبت به آن وجود ندارد؛ اما آیا می‌توان خرید و فروش این موارد را باطل دانست؟

از همین جا وضعیت یکی دیگر از مشخصات ذکر شده برای مال، یعنی «مورد رغبت عقلا بودن» نیز معلوم می‌شود؛ زیرا اگر منظور آن است که چیزی مالیت دارد که مورد رغبت تمامی یا بیشتر عقلا باشد، به دلیل مردودیت اعتبار فراگیر بودن منفعت، چنین مطلبی صحیحی نیست، اما اگر به این معناست که چون عقلا در جایگاه آن فرد خاص قرار بگیرند به آن شیء رغبت پیدا می‌کنند، می‌توان این مشخصه را پذیرفت.

۵۳. خوبی، مصباح الفقاهة، ۶۷/۱.

۵۴. حکیم، نهج الفقاهة، ۳۲۵/۱؛ خمینی، کتاب البیع، ۸/۳.

۵۵. حکیم، نهج الفقاهة، ۳۲۵/۱؛ نک: خمینی، کتاب البیع، ۸/۳.

چه بسا تعبیر «مورد رغبت بودن» تعبیر دقیق‌تری از «مورد رغبت عقلا بودن» باشد.^{۵۶}

۱.۳.۲. مورد نیاز مردم بودن

به نظر می‌رسد این قید مشخصه خوبی برای مال است و می‌تواند مکمل قیود «منفعت داشتن» و «مورد رغبت بودن» - که پیش از این بدان‌ها اشاره شد - باشد؛ بدین معنا که منفعت داشتن چیزی آنگاه مدنظر قرار می‌گیرد که بتوان با آن نیازی را برطرف ساخت. ضمناً فرقی ندارد که این حاجت و نیاز اولاً و بالذات باشد (مانند خوردنی، پوشیدنی و مسکن) یا ثانیاً و بالعرض باشد (مانند پول).

۱.۳.۳. کمیاب بودن

صرف فراوان نبودن نمی‌تواند مشخصه خوبی برای مال به شمار آید؛ زیرا مثلاً اگر فردی بخواهد در کنار رودخانه - که آب در آنجا فراوان است - بطری آبی را خریداری کند، آیا می‌توان گفت این آب مالیت ندارد و معامله مذکور باطل است؟ بنابراین، قید یادشده با اینکه در کلام تعدادی از فقها بیان شده است ملاک خوبی برای احراز مالیت چیزی به شمار نمی‌آید، می‌توان آن را در کنار «منفعت داشتن» عاملی برای «مورد رغبت بودن» دانست.

۱.۳.۴. قابل ادخار و اقتناء بودن

ممکن است نسبت به قید «قابل ذخیره‌سازی» این اشکال مطرح شود که برخی از چیزها قابلیت

۵۶. برخی معتقدند که اساساً آنچه اهمیت دارد وجود رغبت است، نه منفعت؛ زیرا ممکن است در مواردی چیزی همچون سیگار منفعت نداشته باشد (بلکه ضرر محض است) اما مورد رغبت مردم باشد و مال محسوب شود. اینان معتقدند در مثال سیگار منفعتی که وجود دارد، منفعتی موهوم است، نه منفعت واقعی و عقل آن را تصدیق نمی‌کند (ترابی، درس خارج فقه، ۱۳۹۹/۰۹/۱۸). حال، این پرسش مطرح می‌شود که اگر در خصوص چیزی رغبت وجود داشت اما در آن منفعت موجود نبود (مانند سیگار)، آیا این موارد مالیت دارند یا خیر؟

حق آن است که رغبت، تابع منفعت است و نمی‌توان موردی را تصور کرد که منفعت نداشته باشد اما مورد رغبت باشد (و لو برای یک شخص). درباره مثال سیگار نیز باید گفت که اتفاقاً مصرف آن برای خریدار منفعت روحی دارد؛ چراکه موجب آرامش خاطر او و مواردی از این قبیل می‌شود؛ به‌دیگر بیان، پیش از این اشاره شد که منفعت معنای وسیعی دارد، گاهی چیزی موجب رفع نیاز اولی می‌شود (مانند خوراک)، گاهی موجب رفع نیاز ثانوی می‌شود (مانند دارو) و گاهی از باب لذت بردن است (مانند سیگار). شهید مطهری در تعریف خود از «مال» به‌نوعی به این مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید: «ثروت یا مال عبارت است از: هر چیزی که یکی از حوایج طبیعی یا اعتباری، ضروری یا تجملی بشر را برآورد.» (مطهری، نظری به نظام اقتصادی، ۴۴) در این مورد نیز مصرف سیگار برای عده‌ای لذت‌بخش است، بنابراین سیگار منفعت دارد. به‌دیگر بیان، منفعتی که ملاک مالیت چیزی است؛ اعم است از منفعت واقعی و منفعت موهوم (مصرف سیگار در واقع برای بدن ضرر دارد اما خریدار آن را دارای منفعت تصور می‌کند و به‌تبع، برای به‌دست آوردن آن رغبت دارد). از همین باب می‌توان اشکالی را به کلام امام خمینی وارد ساخت؛ زیرا ایشان معتقد است چیزی که مطلقاً منفعتی نداشته باشد، اگر در خرید و نگهداری آن غرضی سیاسی یا غیرسیاسی از اغراض عقلائی وجود داشته باشد، سبب رغبت مردم به خرید آن می‌شود و همین تقاضا منشأ به‌وجود آمدن مالیت در آن شیء می‌شود (خمینی، المکاسب المحرمة، ۱/۱۶۴). اشکال این سخن آن است که همان‌طور که گفته شد اگر رغبتی راجع به چیزی وجود داشت، به‌سبب وجود منفعت در آن چیز بوده است؛ خواه منفعت ذاتی باشد، خواه عارضی یا اساساً رفاهی و تجملی؛ پس اگر غرضی تعلق گیرد به چیزی که به نظر می‌آید منفعتی ندارد، در واقع همین را می‌توان نشانگر وجود منفعتی در آن شیء به شمار آورد. بنابراین به نظر می‌رسد نمی‌توان وجود رغبت را بدون وجود منفعت در نظر گرفت (نک: صدر، اقتصاددان، ۱۹۷). البته باید در نظر داشت هر منفعتی لزوماً رغبت را به‌دنبال ندارد؛ زیرا ممکن است چیزی منفعت داشته باشد اما به‌دلیل فراوانی و در دسترس بودن آن، رغبتی برای به‌دست آوردن آن وجود نداشته باشد؛ مانند آب در کنار رودخانه.

ذخیره کردن ندارند با اینکه در مال بودن آن‌ها تردیدی وجود ندارد؛ مانند برخی از خوراکی‌هایی که فوری فاسد می‌شوند اما این اشکال وارد نیست؛ چراکه ذخیره شدن هر چیزی به حسب خودش است و از نظر عرف واضح است که قابلیت بقای چیزی مانند شاخه گل با چیزی مانند خودرو متفاوت است؛ به همین دلیل است که مردم یک شاخه گل را مال به شمار می‌آورند و برای خرید آن بها می‌پردازند.

به نظر می‌رسد قید «قابل اکتناء بودن» نیز از تحلیل مفهوم عرفی مالیت برداشت شدنی است و به نوعی می‌تواند نشان‌دهنده رغبت عقلا به آن چیز باشد؛ هر چند صرف نظر از این مطلب، در ادامه خواهد آمد که مفهوم مال نزد عرف واضح است و اساساً برای شناساندن آن نیازی به تکلف و ذکر چنین قیودی نیست.

۱. ۳. ۵. عدم امکان دستیابی به آن بدون انجام دادن کاری

شرط «عدم امکان الوصول إلیه بلا إعمال عمل» برای مالیت چیزی پذیرفتنی نیست؛ زیرا: اولاً، برخی از چیزها در نظر عرف و عقلا مال محسوب می‌شوند ولی برای دسترسی به آن‌ها هیچ‌گونه تلاش و کوششی صورت نمی‌گیرد؛ مثل درختان خودرو و جنگلی که در بعضی باغستان‌ها به وجود می‌آید و صاحب باغ بدون آنکه کم‌ترین تلاشی برای تولید و رشد آن‌ها انجام داده باشد می‌تواند آن درختان را به قیمت فراوان بفروشد؛ دست‌کم، ارزش و مالیت آن‌ها هیچ‌گونه تناسبی با میزان کار و تلاشی که صرف آن‌ها می‌شود ندارد و ارزش و مالیت آن‌ها به مراتب بیشتر از کار و تلاشی است که در تحصیل آن‌ها بذل می‌شود.

ثانیاً، مواردی همچون ماهی‌های در دریا - که در آن‌ها عمل حیازت لازم است - قبل از اعمال حیازت نیز مال محسوب می‌شوند در حالی که این قید ظهور در این دارد که تنها زمانی مال به شمار می‌روند که حیازت شوند. بنابراین، این قید وجهی ندارد؛ زیرا لازمه‌اش آن است که تحقق مالیت پس از اعمال عمل باشد. به نظر می‌رسد ذکر این قید ناشی از خلط میان دو مفهوم «مالیت» و «ملکیت» است که با توجه به مطالب پیش گفته روشن شد که نسبت آن دو تساوی نیست.

ثالثاً، اگر صرف کار ملاک ارزش و مالیت باشد، در تعیین قیمت مشکل به وجود می‌آید. برای مثال، کالای «الف» با نیم ساعت کار درست می‌شود و کالای «ب» با پنج ساعت کار، پس باید گفت ارزش کالای «الف» ده برابر ارزش کالای «ب» است، در حالی که لزوماً این‌گونه نیست؛ چراکه کارها از نظر کمیت و کیفیت با هم تفاوت دارند. همچنین گاهی میل و رغبت مردم به مواردی که کار کمتری برده شده بیشتر از آن چیزهایی است که کار زیادی روی آن‌ها انجام شده است. همچنین گاهی نیاز بشر به مواد خام - با اینکه کاری روی آن‌ها انجام نشده است - به دلیل کمیاب شدن آن موجب بالارفتن مالیت آن می‌شود.

بنابراین انجام دادن کار نمی‌تواند ملاکی برای احراز مالیت قرار گیرد، نهایتاً می‌توان چنین گفت که این

معیار را می‌توان فی‌الجمله معیاری برای تعیین مالیت دانست، نه بالجمله.

۱. ۳. ۶. مورد نهی شرعی نبودن

گفته شد که محقق نائینی با بیان این قید معتقد است که مال باید منفعت حلال داشته باشد. برای مثال، «خمر» به تصریح قرآن کریم با اینکه در کنار ضررهای فراوان منافعی نیز دارد^{۵۷} اما مالیت ندارد؛ زیرا در شریعت از آن نهی شده است. کلام محقق خوبی^{۵۸} و ظاهر کلام شیخ انصاری^{۵۹} نیز بر همین مطلب دلالت دارد.

در مقابل، برخی معتقدند که نهی شارع موجب از بین رفتن مالیت شیء نمی‌شود، بلکه موجب می‌شود که آن چیز، دست‌کم برخی از آثار مال را نداشته باشد و مثلاً معامله آن جایز نباشد.^{۶۰}

۲. صحت‌سنجی عنوان «مال شرعی»

آنچه به نظر صحیح می‌آید دیدگاه امام خمینی است؛ یعنی مالیت برخلاف نظر برخی از فقها همچون حکیم - که آن را امری اعتباری می‌دانستند - عنوانی عرفی انتزاعی است و تنها راه احراز مالیت چیزی، توجه به معاوضات عرفیه و تحلیل رفتار عقلاً در ارتباط با آن است؛ از این‌روست که امکان ندارد هیچ معتبری یک امر انتزاعی - که منشأ خارجی دارد - را ملغاً کند، نهایت آنکه می‌تواند بعضی یا تمام آثار اعتباری آن امر انتزاعی را اعتبار نکند. برای مثال، نمی‌شود مالیت شراب را ساقط کرد اما می‌توان از معامله آن نهی کرد. به‌دیگر بیان، برخی از اشیای عالم به دلیل فوایدی که دارند مورد رغبت‌اند و از آنجاکه به‌طور فراوان در دسترس نیستند مورد عرضه و تقاضا قرار می‌گیرند؛ در نتیجه برای آن‌ها عنوان مالیت انتزاع می‌شود. از طرفی، شارع بما هو شارع می‌تواند متعلق احکام را - که فعل مکلف است - مد نظر قرار دهد و برای آن، حکم شرعی جعل و اعتبار کند. برای مثال، از شرب شراب نهی کند و معامله آن را باطل اعلام کند؛ زیرا اعتبار شارع تابع مصالح و مفاسد است و مصالح و مفاسد نیز در افعال مکلفان است، اما در خود عناوین عرفی و عقلایی همچون مالیت، هیچ‌گونه مصلحتی نهفته نیست تا شارع آن را اسقاط کند که چنین کاری لغو و بیهوده خواهد بود. اگر مردم نهی شارع را پذیرفتند، در آن صورت ممکن است آن شیء از عنوان مالیت در نزد آنان ساقط شود، اما اگر شارع هزاران بار بگوید من عنوان مال را از شراب ساقط کردم ولی مردم همچنان آن را معامله و مصرف کنند، هرگز از عنوان مال بودن ساقط نمی‌شود.

۵۷. بقره: ۲۱۹.

۵۸. خوبی، مصباح الفقاهة، ۴/۲.

۵۹. انصاری، کتاب المکاسب، ۱۱۶/۱.

۶۰. نک: خمینی، کتاب البیع، ۹/۳، ۱۰.

پس آنچه پذیرفتنی می‌نماید، دیدگاه دوم است و براین اساس نمی‌توان مشخصه «منهی عنه نبودن» را دخیل در مفهوم مالیت دانست.

براساس آنچه گفته شد معلوم می‌شود که عناوین «مال شرعی» و «مالیت شرعی» از اساس عناوینی نادرست است که از روشن نشدن عرفی-انتزاعی بودن عنوان مالیت نشئت می‌گیرد. مؤید این مطلب آن است که هنگام مراجعه به آیات قرآن و روایات هیچ‌گاه روایت یا آیه‌ای یافت نخواهد شد که شارع و معصوم (ع) معامله‌ای را به دلیل مال نبودن ثمن یا مضمن باطل اعلام کند؛ هرچند ممکن است معامله با آن مال از جهت صدق عناوینی همچون غرر، ضرر و اکل مال به باطل صحیح نباشد.^{۶۱}

۳. دیدگاه برگزیده

«مالیت» از عناوین انتزاعی است^{۶۲} و روش شناخت عناوین انتزاعی که از نحوه ارتباط انسان با اشیای خارجی انتزاع می‌شود، روش خاصی است که خلاصه آن عبارت است از: تحلیل روانی رفتار عرف و عقلا و کشف ارتکازات ذهنی آن‌ها در ارتباط با اشیای خارجی. درباره عنوان مالیت هم باید از همین روش استفاده کرد تا ارتکازات ذهنی عرف و عقلا را در ارتباط با اشیای خارجی به دست آورد. ازاین‌رو، برخی از فقها درصدد آن برآمده‌اند که این ارتکازات را ضابطه‌مند کنند و به عنوان تعریف یا بیان ماهیت مال ارائه کنند. تعاریفی که افراد از دیدگاه‌های مختلف اما با روش یادشده برای عنوان مال و مالیت ارائه داده‌اند، واقعی‌تر می‌نماید.

به نظر می‌رسد - همان‌گونه که لغت‌دانان نیز گفته‌اند که «المال معروف» - مال برای عرف مفهومی روشن و واضح دارد و برای تعریفی مانع و جامع از آن، نیازی به این همه تکلف و خود را به زحمت انداختن نیست؛ زیرا مردم در زندگی روزمره خود معمولاً بدون آنکه با مشکلی در این زمینه مواجه شوند مال را تشخیص می‌دهند. پیش از این نیز گفته شد که در کتب فقهی هم نوعاً به مفهوم‌شناسی «مالیت» و «مال» نپرداخته‌اند که این مطلب نشانگر آن است که مال در اصطلاح فقها چندان تفاوت معنایی با مال نزد عرف و اهل لغت نداشته است.

۶۱. برخی در تولید این دیدگاه به روایتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده تمسک جسته‌اند: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَزَمَ شَيْئاً حَزَمَ ثَمَنَهُ» (ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌النسائی، ۱۱۰/۲)؛ زمانی که خداوند چیزی را حرام کند، ثمنش را نیز حرام می‌کند. این روایت بدان معناست که معامله آن چیز حرام است اما نه اینکه آن چیز دیگر مال نباشد.

۶۲. نک: خویی، مصباح‌الفقاهه، ۳/۲، ۴؛ ۴۲/۲؛ مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، ۱۱۷. برخلاف نظر فقهای همچون حکیم که مال را امری اعتباری می‌دانست، باید با امثال محقق خویی هم‌داستان شد و مال را امری انتزاعی دانست؛ به همین دلیل است که هیچ معتبری نمی‌تواند امری انتزاعی - که منشأ خارجی دارد - را ملغاً کند، نهایت آنکه می‌تواند برخی از آثار اعتباری امور انتزاعی را اعتبار نکند.

شاید به سبب چنین وضوحی است که برخی از فقها در تعریف مال گفته‌اند: «المَالُ مَا يُبَدَّلُ بِإِزَائِهِ الْمَالُ» (مال، چیزی است که به ازای آن، مال داده می‌شود)؛^{۶۳} یعنی اگر در مقابل چیزی، چیز دیگری که مالیت دارد بذل شود، آن چیز اول مال به شمار می‌آید.

شایان ذکر است که برخی معتقدند که این تعریف دوری است؛ چراکه در تعریف مال، از کلمه مال استفاده شده است. بجنوردی می‌نویسد: «تعریف مال به آنچه در مقابل آن مالی داده می‌شود - آن‌گونه که از سوی برخی ارائه شده - تعریفی لفظی است، وگرنه در آن دور واضحی است.»^{۶۴}

اما به نظر می‌رسد اشکال دوری بودن به این تعریف وارد نیست؛ زیرا وقتی گفته می‌شود مال آن است که به ازای آن مالی داده می‌شود، بدین معناست که اگر چیزی مشکوک‌المالیه بود اما در بازار به ازای آن، چیزی معلوم‌المالیه داده می‌شد، معلوم می‌شود که آن چیز اول مال به شمار می‌آید، پس آن مال معرّف؛ یعنی «مال مشکوک‌المالیه» و مالی که در تعریف هست می‌شود «مال معلوم‌المالیه».^{۶۵}

برخی نیز اشکال کرده‌اند که این تعریف نمی‌تواند برای تشخیص مالیت چیزی ضابطه‌ای ارائه کند.^{۶۶} این اشکال هم با در نظر گرفتن واضح بودن مفهوم مال در عرف دفع می‌شود.

بنابراین تعاریف و مشخصاتی که برخی از فقها درباره مال ذکر کرده‌اند، عمدتاً تحلیل همان حقیقت عرفی مال است و هر کجا در ادله شرعی، مال به عنوان موضوع برای حکمی قرار گرفته است، این معنایی جز همان معنای لغوی ندارد و به همین دلیل است که اصطلاح خاصی برای مال در قضایای شرعیه و آنچه به عنوان موضوع در ادله ذکر شده است، وجود ندارد. از این روست که آغا ضیا عراقی می‌نویسد: «تحقیق القول في ذلك أنّ المالیه من الحقائق العرفیه، لا من المجعولات الشرعیة، و هی ما یبدلُ بِإِزَائِهِ الْمَالُ.»^{۶۷}

محقق نراقی نیز بر آن است که معنای «ملکیت»، «مالیت»، «ملک» و «مال»، عرفی یا لغوی است که شناخت آن‌ها بر ورود دلیل شرعی متوقف نیست، بلکه برای شناخت آن‌ها باید به عرف و لغت مراجعه کرد؛ چنان‌که وضعیت دیگر الفاظی که به حقیقت شرعیه نرسیده‌اند نیز چنین است.^{۶۸}

شاهد این مطلب آن است که از نظر زمانی معمولاً هرچه به عقب برگردیم و به کتب فقها مراجعه می‌کنیم، در می‌یابیم که تعاریف و بیاناتی که برای ما ذکر کرده‌اند ساده و بسیط است و هرچه به زمان‌های

۶۳. میرزای شیرازی، حاشیه المکاسب، ۱۰/۲؛ عراقی، حاشیه المکاسب، ۶۶؛ نک: نائینی، منیه الطالب، ۳۳۹/۱.

۶۴. موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ۳۰/۲؛ نک: مروی، فقه رمزارها، ۷۸.

۶۵. فاضل لنگرانی، درس خارج فقه، ۱۳۹۴/۰۶/۳۱.

۶۶. گلپایگانی، بلغة الطالب، ۱۴.

۶۷. عراقی، حاشیه المکاسب، ۶۶.

۶۸. نراقی، عوائد الايام، ۱۱۳.

اخیر نزدیک‌تر می‌شویم، تعاریف و مشخصات ذکرشده راجع به مال گسترده‌تر و بعضاً پیچیده‌تر شده است.

این جستار تعریف نهایی خود را از مال با تکیه بر مطالب پیش‌گفته به این صورت ارائه می‌دهد: «آنچه نزد همه یا برخی از مردم دارای ارزش مبادلی باشد، مال نامیده می‌شود.»

این تعریف ضمن اشاره به مسئله اعتبار شخصی بودن منفعت و همچنین عرفی بودن مفهوم مالیت می‌تواند بسیاری از مشخصاتی که فقها در تبیین معنای مال بیان کرده‌اند (همچون مورد نیاز بودن، منفعت عقلایی داشتن، کمیابی نسبی، قابل اختصاص بودن و درنهایت، مورد رغبت بودن) را در برگیرد، در عین آنکه از تکلفات بی‌مورد نیز به دور است. براساس این تعریف، با وجود دو عنصر عرضه و تقاضا و نیز تحقق معاوضات عرفیه است که می‌توان در مبادلات برای یک چیز قائل به ارزشمندی شد و مالیت آن را احراز کرد. از این رو، می‌توان دریافت که مال مفهومی گسترده دارد و شامل «اعیان»، «منافع» و حتی «حقوق مالی» نیز می‌شود.^{۶۹}

۴. اعتبارسنجی شرط «مالیت» در عوضین معامله

بسیاری از فقها براساس تلقی اشتباه از عنوان مال و مالیت، مالیت‌داشتن را یکی از شروط عوضین معامله دانسته‌اند؛ شیخ انصاری می‌نویسد: «بیشتر فی کلّ منهما کونه متمولاً؛ لأنّ البیع لغةً مبادلة مالٍ بمال، وقد احترزوا بهذا الشرط عمّا لا ینتفع به منفعة مقصودة للعقلاء، محلّلة فی الشرع؛ لأنّ الأوّل لیس بمالٍ عرفاً کالخنافس و الدیدان؛ ... و الثانی لیس بمالٍ شرعاً کالخمیر و الخنزیر.»^{۷۰}

براین اساس، [۱] آنچه منفعت مقصوده للعقلاء نداشته باشد؛ مانند سوسک و کرم عرفاً مال نیست و [۲] آنچه در شرع منفعت حلال نداشته باشد؛ مانند شراب و خوک شرعاً مال محسوب نمی‌شود و از سوی دیگر، آنچه مال نباشد نیز نمی‌تواند عوض قرار گیرد.

پرسشی که مطرح می‌شود آن است که آیا می‌توان این دو مطلب را پذیرفت؟ اساساً با تبیینی که از مفهوم مالیت صورت گرفت، آیا می‌توان بیعی را فرض کرد که عوضین در آن مالیت نداشته باشند؟ پاسخ منفی است؛ زیرا اولاً درباره عبارت «لیس بمالٍ عرفاً کالخنافس و الدیدان» باید گفت: وقتی عرف و عقلاً در بیع، چیزی مانند سوسک یا کرم را مبیع قرار دهند، از نحوه رفتار آنان مالیت‌داشتن برای آن دو انتزاع

۶۹. از آنجاکه «عمل انسان» از منافع است، مواردی همچون «اعراض از امری» را نیز باید مال به شمار آورد؛ مانند آنکه فردی متعهد می‌شود از رقابت با شخص خاصی اعراض و در مقابل، مبلغ خاصی دریافت کند؛ همچنانکه «دیون و مطالبات» را نیز می‌توان مالی دانست که ذیل حقوق مطرح می‌شوند.
۷۰. انصاری، کتاب المکاسب، ۹/۴.

می‌شود و چنین معامله‌ای از جهت مال بودن مبیع نزد عرف و عقلا هیچ اشکالی ندارد و در واقع، هیچ راهی برای احراز آنکه یک چیز منفعت مقصوده للعقلاست، غیر از معاوضات عرفیه با آن چیز وجود ندارد. از این رو، التزام به عناوینی همچون «ما لا مالیه له لایجوز بیعه» صحیح به نظر نمی‌رسد. به‌دیگر بیان، شرط مالیت برای عوضین لغو است؛ چراکه بیع امری عرفی و عقلایی است و هر چیزی را که عرف و عقلا آن را عوضین قرار دهند حتماً نزدشان مال محسوب می‌شده است.^{۷۱}

همچنین معلوم می‌شود اینکه شیخ انصاری در جای دیگر از کتاب مکاسب کسب به وسیله چیزهایی که منفعت مقصوده عند العقلا ندارند را از جمله مکاسب محرمة دانسته است،^{۷۲} صحیح نیست؛ زیرا از مطالب گذشته روشن شد که با اکتساب و معاوضه یک چیز، توسط عرف و عقلاست که انتزاع و احراز وجود منفعت مقصوده و معتدبها عند العقلا حاصل می‌شود نه برعکس. ثانیاً، درباره عبارت «لیس بمال شرعاً کالخمیر و الخنزیر» نیز باید گفت: پیش‌تر روشن شد که مال و مالیت از مفاهیم عرفی است و عنوان مال شرعی، از اساس عنوانی اشتباه است.

۵. بررسی موردی آثار ضابطه مال در مصادیق نوظهور

در پایان، براساس ضابطه‌ای که از مال ارائه شد به بررسی مالیت «امیتاز وام» به‌عنوان یکی از مصادیق نوظهوری که مردم آن را مورد معامله قرار می‌دهند و ممکن است کسی گمان کند از جهت مال نبودن، معامله آن با مشکل فقهی روبه‌روست، می‌پردازیم.

گفته شد که عنوان مال، عنوانی عرفی-انتزاعی است که از نحوه رفتار عرف و عقلا با یک چیز انتزاع می‌شود؛ یعنی اگر آن چیز یا پدیده دارای ارزش مبادلی باشد؛ بدین معنا که برای آن عرضه و تقاضا ایجاد شود و معامله‌ای (صحیح یا باطل) روی آن صورت گیرد، می‌توان آن را مال به‌شمار آورد. چنین رفتاری برای یک چیز زمانی ایجاد می‌شود که واجد فایده‌ای برای متقاضی باشد و از کمیایی نسبی نیز برخوردار باشد. امتیاز وام امری است که برای مردم فواید و منافع دارد، زیرا مردم می‌توانند با به‌دست آوردن آن برخی مشکلات اقتصادی خود را برطرف کنند و ازسوی دیگر، از صفت کمیایی نسبی برخوردار است؛ یعنی به‌وفور وجود ندارد که هرکسی به‌راحتی و بدون هزینه بتواند آن را به دست آورد. به‌همین دلیل برای آن

۷۱. شماری از فقها مالیت را در عوضین معامله معتبر نمی‌دانند و معتقدند بیع مواردی که مالیت ندارند صحیح است؛ مانند آب در کنار دریا یا برخی از حشرات و فضلاتی که تمایلی به اقتناء آن‌ها نزد عموم عقلا وجود ندارد، زیرا غرض شخصی به تملک آن‌ها صورت گرفته است (طباطبایی حکیم، منهاج الصالحین، ۵/۱۲). در واقع، این دسته از علما مالیت را نه از باب لغویت، بلکه به‌دلیل دیگری در عوضین شرط نمی‌دانند؛ اینان مال را چیزی می‌دانند که تمامی عقلا برای به‌دست آوردن آن به رقابت بپردازند و مواردی را که دارای منفعت عمومی نباشد اساساً مال نمی‌دانند، هرچند که معامله آن‌ها را صحیح می‌دانند.

۷۲. انصاری، کتاب المکاسب، ۱۵۳/۱.

عرضه و تقاضا ایجاد می‌شود و معامله روی آن انجام می‌گیرد. بنابراین صحت معامله به دلیل عنوان مال هرگز نمی‌تواند محل تردید قرار گیرد؛ هرچند از جهات دیگر، از قبیل غرری، ضرری، اکل مال به باطل و ربوی بودن، صحت معامله باید بررسی شود.

باتوجه به مطلب بیان‌شده، تمام آثار مال بر امتیاز وام مترتب می‌شود. بنابراین اگر کسی آن را تلف کند، مصداق «من ألتف مال الغیر فهو له ضامن» خواهد بود. کسی بخواهد آن را برای سرمایه‌گذاری و سودبردن خریداری کند، اشکالی ندارد. در پایان سال خمسی، پس‌انداز محسوب می‌شود و خمس دارد. آن را می‌توان صدقه یا قرض داد و سایر معاملات را با آن انجام داد.

چنین ضابطه‌ای در تشخیص مالیت چیزهایی مانند «امتیاز انواع بازی‌های رایانه‌ای»، «صفحات مجازی با دنبال‌کنندگان زیاد» و «ارزهای رمزپایه» نیز کارآمد است.

نتیجه‌گیری

«مال» به دفعات در کتاب، سنت و فتاوی فقها موضوع حکم قرار گرفته است. این پژوهش ضمن دسته‌بندی مهم‌ترین دیدگاه‌ها راجع به مفهوم مال و نقد و بررسی هر یک از آن‌ها، به نتایج زیر دست یافته است:

«مال»، عنوانی عرفی-انتزاعی است و برای عرف مفهوم روشنی دارد. روش تشخیص مالیت چیزی، رجوع به معاوضات عرفیه و تحلیل رفتار عرف و عقلا در ارتباط با آن چیز است. به‌دیگر بیان، پس از تحقق معاوضه روی یک چیز می‌توان مالیت و ارزش آن چیز را کشف کرد. تصریح برخی از لغت‌دانان به واضح‌بودن معنای مال مؤید همین مطلب و بیانگر فاصله‌نداشتن معنای لغوی مال با معنای اصطلاحی آن است. بر همین اساس، امکان ندارد شارع مالیت چیزی را از بین ببرد، نهایت آنکه می‌تواند تنها از بعضی یا تمام آثار مترتب بر آن همچون معامله شراب نهی کند. بنابراین می‌توان گفت بسیاری از مشخصه‌های مطرح‌شده در کلام فقها برای ارائه تعریفی مناسب از مال، تکلفاتی بی‌مورد و نیازمند اصلاح است. به‌همین دلیل است که برخی از آنان در پایان اعتراف کرده‌اند که تعریف مال به‌گونه‌ای جامع و مانع بسیار مشکل می‌نماید.

عناوین «مال شرعی» و «مالیت شرعی» از اساس عناوینی نادرست است که از روشن‌نشدن عرفی-انتزاعی بودن عنوان مال نشئت می‌گیرد. بنابراین، بسیاری از احکام تکلیفی و وضعی معاملات که در منابع فقهی بر عنوان مال شرعی یا مال‌نبودن ثمن یا مضمن مترتب شده است، امری نادرست است.

شرط «مالیت» برای عوضین معامله لغو است؛ چراکه بیع، امری عرفی و عقلایی است و هر چیزی را

که عرف و عقلا آن را عوض یا معوض قرار دهند حتماً نزدشان مال محسوب می‌شده است، هرچند که واضح است مال بودن عوضین لزوماً به معنای صحت معامله نیست؛ مانند شراب که نزد عرف مال به شمار می‌آید اما در شریعت از معامله آن نهی شده است.

با همه این تفصیلات، این پژوهش مال را چنین تعریف می‌کند: «آنچه نزد همه یا برخی از مردم دارای ارزش مبادلی باشد.» ضمن در نظر داشتن تفاوت «رفتار عقلایی» با «رفتار فراگیر» باید گفت: در مالیت چیزی، وجود منفعت شخصی (برای شخص یا گروهی خاص) کافی است و برخلاف نظر عده‌ای از فقها برای مالیت چیزی نیازی به وجود منفعت فراگیر نیست. عبارت «همه یا برخی» در تعریف بیانگر همین مطلب است. همچنین براساس این تعریف می‌توان دریافت که مال، مفهومی گسترده دارد و شامل «اعیان»، «منافع» و «حقوق مالی» می‌شود.

منابع

قرآن کریم

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. حاشیه کتاب المکاسب. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

ابن ابی جمهور، محمد بن علی. عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة. قم: دار سید الشهداء للنشر. چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

ابن اثیر، مبارک بن محمد. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر. قم: اسماعیلیان. چاپ چهارم، ۱۳۶۷.

ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الفکر. چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

اصفهان، محمد حسین. حاشیه کتاب المکاسب. بی‌جا: محقق. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب المکاسب. بی‌جا: تراث الشیخ الاعظم، بی‌تا.

ایروانی، علی. حاشیه المکاسب. تهران: کیا. ۱۳۸۴.

بحرانی، یوسف بن احمد. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. بی‌تا.

ترابی، مرتضی. تقریرات درس خارج فقه. <https://eshia.ir/feqh/archive/text/torabi/feqh2/99/990918>.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر. ترمینولوژی حقوق. تهران: کتابخانه گنج دانش. چاپ سی و پنجم، ۱۴۰۰.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر. حقوق اموال. تهران: کتابخانه گنج دانش. چاپ پنجم، ۱۳۸۰.

جوهری، اسماعیل بن حماد. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية. بیروت: دار العلم. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

حسینی عاملی، محمد جواد. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

حکیم، محسن. مستمسک العروة الوثقی. بی‌جا: دار احیاء التراث العربی. بی‌تا.

- حکیم، محسن. نهج الفقاهة. قم: ۲۲ بهمن. چاپ اول، بی تا.
- خمینی، روح الله. بیع. به تقریر حسن طاهری خرم آبادی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- خمینی، روح الله. مکاسب المحرمة. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- خمینی، روح الله. کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. به تقریر توحیدی تبریزی. قم: داوری، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دار القلم. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- شهید اول، محمد بن مکی. الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. چاپ اول، بی تا.
- شیرازی، محمدتقی. حاشیة مکاسب. بی جا: الشریف الرضی. بی تا.
- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد. المحيط فی اللغة. بیروت: عالم الكتب، ۱۴۱۴ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ هفتم، ۱۳۶۲.
- صدر، محمد باقر. اقتصادنا. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- طباطبای حکیم، محمد سعید. منهاج الصالحین. قم: دار الهلال. ۱۴۳۳ق.
- طباطبای قمی، سید تقی. عمدة المطالب فی التعليق علی مکاسب. قم: محلاتی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن. الخلاف. بی جا: مؤسسه النشر الاسلامی. بی تا.
- طوسی، محمد بن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية. چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.
- عراقی، ضیاء الدین. حاشیة مکاسب. به تقریر نجم آبادی. تهران: الغفور. چاپ اول، ۱۳۷۹.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل البيت (ع) لإحياء التراث. ۱۴۱۴ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. ارشاد الأذهان الی أحكام الإيمان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. ۱۴۱۰ق.
- عمید زنجانی، عباسعلی. قواعد کلی عقود کتاب البیع و المتاجر. تهران: خرسندی. چاپ اول، ۱۳۹۱.
- فاضل لنکرانی، محمد جواد. تقریرات درس خارج فقه.
- <https://fazelankarani.com/persian/lessons/8650> (دسترسی در ۱۳۹۴/۰۶/۳۱).
- فراهیدی، خلیل بن احمد. کتاب العین. قم: هجرت. ۱۴۰۹ق.
- فیومی، احمد بن محمد. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر. قم: دار الهجرة. چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- کاتوزیان، ناصر. اموال و مالکیت. تهران: میزان. چاپ پنجاه و چهارم، ۱۴۰۰.
- گلبایگانی، محمد رضا. بلغة الطالب فی التعليق علی بیع مکاسب. به تقریر میلانی. قم: خیام. ۱۳۹۹ق.

- مروی، جواد. فقه رمزارزها. قم: مؤسسه انتشارات حوزه‌های علمیه. چاپ اول، ۱۴۰۱.
- مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۸.
- مطهری، مرتضی. نظری به نظام اقتصادی اسلام. تهران: صدرا. چاپ اول، بی تا.
- مقدس اردبیلی، احمدبن محمد. مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الأذهان. بی جا: مؤسسه النشر الإسلامی. بی تا.
- منتظری، حسینعلی. دراسات فی مکاسب المحرمة. قم: مکتب آیت الله العظمی المنتظری. ۱۴۱۷ق.
- موسوی بجنوردی، سیدحسن. القواعد الفقهية. قم: الهادی. چاپ اول، ۱۳۷۷.
- نائینی، محمدحسین. مکاسب و البیع. به تقریر محمدتقی آملی. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، بی تا.
- نائینی، محمدحسین. منیة الطالب فی حاشیة مکاسب. به تقریر موسی نجفی خوانساری. بی جا: المکتبة المحمدية. بی تا.
- نراقی، احمدبن محمد مهدی. عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- نورمفیدی، سیدمجتبی. تقریرات درس خارج فقه. <https://m-noormofidi.com/1401/10/27> (دسترسی در ۱۴۰۱/۱۰/۲۷).
- یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. حاشیة مکاسب. تهران: اسماعیلیان. چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Ḥāshīya Kitāb al-Makāsib*. Tehran: Vizārat al-Thaqāfa wa al-Irshād al-Islāmī, Chāp-i Awwal, 1986/1406.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Irshād al-Adhhān ilā Ahkām al-Īmān*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. 1990/1410.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahā*. Qum: Āl al-Bayt (AS) li-Ihyā’ al-Tūrāth. 1994/1414.

‘Amīd Zanjānī, ‘Abbās ‘Alī. *Qawā’id Kulī ‘Uqūd Kitāb-i al-Bay’ wa al-Matājir*. Tehran: Khursandī, Chāp-i Awwal, 2013/1391.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Makāsib*. S.l.: Tūrāth al-Shaykh al-A’zam. S.d.

Bahrānī, Yūsuf ibn Aḥmad. *Ḥadā’iq al-Nādira fī Ahkām al-’Itra al-Ṭāhira*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. sd.

Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *Kitāb al-’Ayn*. Qum: Hijrat. 1989/1409.

Fayyūmī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Miṣbāḥ al-Munīr fī Gharīb al-Sharḥ al-Kabīr*. Qum: Dār al-Hijrah.

Chāp-i Duwwum, 1993/1414.

Fāzil Lankarānī. Muḥammad Javād. *Taqrīrāt Dars Khārij Fiqh*. 2015/09/22; 1394/06/31.

Gulpāyḡānī, Muḥammad Rizā. *Bulghat al-Ṭālib fī al-Ta'liq 'alā Bay' al-Makāsib*. Taqrīr Milānī, Qum: Khayām, 1979/1399.

Ḥakīm, Muḥsin. *Mustamsak al-Urwa al-Wuthqā*. S.l.: Dār Ihyā' al-Tūrāth al-'Arabī. s.d.

Ḥakīm, Muḥsin. *Nahj al-Faqāha*. Qum: 22 Bahman. Chāp-i Awwal, s.d.

Ḥusaynī 'Āmulī, Muḥammad Javād. *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawā'id al-'Allāma*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Ibn Abī Jumhūr. Muḥammad ibn 'Alī. *'Awālī al-Lā'ālī al-'Azīziyah fī al-Aḥādīth al-Dīniyah*. Qum: Sayyid al-Shuhadā li-l-Nashr. Chāp-i Awwal, 1985/1405.

Ibn Āthīr, Mubārak ibn Muḥammad. *al-Nihāya fī Gharīb al-Ḥadīth wa al-Athar*. Qum: Ismā'īliyan. Chāp-i Chāhārum, 1989/1367.

Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Sivum, 1994/1414.

'Irāqī, Ḍiyā' al-Dīn. *Hāshiyā al-Makāsib*. Muqarr Najmābādī, Tehran: al-Ghafūr. Chāp-i Awwal, 2001/1379.

Īrawānī, 'Alī. *Hāshiyā al-Makāsib*. Tehran: Kiyā. 1987/1407.

Isfahānī, Muḥammad Ḥusayn. *Hāshiyā Kitāb al-Makāsib*. S.l. Muḥaqqiq. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Ja'farī Langirūdī, Muḥammad Ja'far. *Huqūq Amvāl*. Tehran: Kitābkhānah Ganj-i Dānish. Chāp-i Panjum, 2002/1380.

Ja'farī Langirūdī, Muḥammad Ja'far. *Tirmīnūlūzhī Huqūq*. Tehran: Kitābkhānah Ganj-i Dānish. Chāp-i Sī va Panjum, 2021/1400.

Jawharī, Ismā'īl ibn Ḥammād. *al-Ṣiḥāḥ Ṭāj al-Lughā wa Ṣiḥāḥ 'Arabiya*. Beirut: Dār al-'Ilm, Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

Kātūziyān, Nāṣir. *Amvāl va Mālikiyat*. Tehran: Mizān, Chāp-i Panjāh va Chāhārum, 2022/1400.

Khū'i, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. Muqarr Tawḥīdī Tabrizī, Qum: Dāwarī. Chāp-i Awwal, 1998/1377.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *al-Bay'*. Muqarr Ḥasan Ṭāhiri Khurāmābādī. Tehran: Mū'assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṣār-i Imām. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *al-Makāsib al-Muḥarramah*. Qum: Ismā'īliyan. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Kitāb-i al-Bay'*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṣār-i Imām Khumaynī.

Châp-i Awwal, 2000/1421.

Marvî, Javâd. *Fiqh Ramzarz-hâ*. Qum: Mû'assisah-yi Intishârât Hawzah-yi 'Ilmiyah. Châp-i Awwal, 2023/1401.

Muntazirî, Husayn 'Alî. *Dirâsât fi al-Makâsib al-Muḥarramah*. Qum: Maktaba Āyat Allāh al-'Uzmâ al-Muntazirî. 1996/1417.

Muqaddas Ardabilî, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhân fi Sharḥ Irshād al-Adhhân*. S.I.: Mû'assisa al-Nashr al-Islâmî. s.d.

Mûsawî Bujnûrdî, Sayyid Ḥasan. *al-Qawā'id al-Fiqhiyah*. Qum: al-Hādî. Châp-i Awwal, 1958/1377.

Muṣṭafavî, Ḥasan. *Al-Taḥqîq fi Kalamât al-Qurân al-Karîm*. Tehran: Vizârat Farhang va Irshād-i Islâmî. 1990/1368.

Muṭaharî, Murtaḍâ. *Nazarî bi Nizâm Iqtisādî Islâm*. Tehran: Şadrâ. Châp-i Awwal, s.d.

Nā'inî, Muḥammad Ḥusayn. *al-Makâsib wa al-Bay'*. Taqrîr Muḥammad Taqî Āmulî. Qum: Mû'assisa al-Nashr al-Islâmî. Châp-i Awwal, s.d.

Nā'inî, Muḥammad Ḥusayn. *Munya al-Tâlib fi Ḥāshiya al-Makâsib*. Muqarr Mûsâ Najafî Khuwânsarî. S.I.: al-Maktaba al-Muḥammadiya. s.d.

Narâqî, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdî. *Awā'id al-Ayām fi Bayân Qawā'id al-Aḥkām*. Qum: Mû'assisa al-Nashr al-Islâmî. . Châp-i Awwal, 1996/1417.

Nûr Mufidî, Sayyid Muḥtabâ. *Taqrîrât Dars Khârij Fiqh*. (dastras dar 2023/01/17; 1401/10/27).

Rāghib Işfahânî, Ḥusayn ibn Muḥammad. *Mufradât al-Alfâz al-Qurân*. Beirut: Dâr al-Qalam. Châp-i Awwal, 1992/1412.

Şadr, Muḥammad Bâqir. *Iqtisādānâ*. Qum: Mû'assisa al-Nashr al-Islâmî. Châp-i Awwal, 1996/1417.

Şāhib ibn 'Abād, Ismā'îl ibn 'Abād. *al-Muḥiṭ fi al-Lugha*. Beirut: 'Ālim al-Kutub 1993/1414.

Şāhib Jawāhir, Muḥammad Ḥasan ibn Bâqir. *Jawāhir al-Kalām fi Sharḥ Sharāy' al-Islām*. Beirut: Dâr Ihyā' al-Tūrāth al-'Arabî. Châp-i Haftum, 1983/1362.

Shahîd Awwal, Muḥammad ibn Makkî. *al-Durûs al-Shar'iyah fi Fiqh al-Imāmiyah*. Qum: Mû'assisa al-Nashr al-Islâmî. Châp-i Awwal, s.d.

Shirâzî, Muḥammad Taqî. *Ḥāshiya al-Makâsib*. S.I. : al-Sharîf al-Raḍî. s.d.

Ṭabāṭabāyî Qumî, Sayyid Taqî. *Umḍa al-Maṭālib fi al-Ta'liq 'alâ al-Makâsib*. Qum: Maḥalâtî. Châp-i

Awwal, 1993/1413.

Ṭabāṭabāyī Ḥakīm, Muḥammad Sa'īd. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qum: Dār al-Hilāl. 2012/1433.

Turābī, Murtaḍā. *Taqrīrāt Dars Khārij Fiqh*. (dastras dar 2020/12/08; 1399/09/18)

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Khiḥāf*. S.l.: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. S.d.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmīyah*. Tehran: al-Maktaba al-Murtaẓawīya li-Iḥyā' al-Āsar al-Ja'fariya. Chāp-i Sivum, 1967/1387.

Yazdī Muḥammad Kāzīm ibn 'Abd al-'Azīm. *Hāshiya al-Makāsib*. Tehran: Ismā'īlyān. Chāp-i Chāhārum, 1951/1370.

